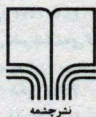


عموجان استالین

ابراهیم رها



نشرجه

یکم

من این‌ها را برای کسی نمی‌نویسم. برای خودم می‌نویسم. گفتیم که گفته باشیم. به ما، به شخص خودمان، همه می‌گویند عموجان استالین. در سال هزار و سیصد و هفت خورشیدی به دنیا قدم گذاشته‌ایم در مبارک‌روزی و فرخنده‌ساعاتی. این‌که پیش‌تر از نگارش این سطور چه می‌کرده‌ایم و کجا بوده‌ایم نه به شما مربوط است نه خودمان چندان به یاد داریم. واقع امر هم این است که همه چیز از همین به یاد نداشتن‌ها و به خاطر نیاوردن‌ها و نسیان مکرر و فراموشی مزمن شروع شد. حالا این‌که در این یادهای کمرنگ‌شده چه خاطراتی بوده و چه‌ها بر ما گذشته نه به شما مربوط است نه خودمان میلی به گفتنش داریم. این شما که می‌گوییم هم فقط برای خالی نبودن عریضه است. آدم که خاطره‌نگاری می‌کند بالاخره باید کسی را خطاب قرار دهد یا لااقل در ذهن کسی را، کسانی را، مخاطب خود تصور کند.

فراموشی‌های ما که مکرر شد، به پزشک متخصص مراجعه کردیم. البته نه به میل خودمان و با رغبت و اشتیاق که به اصرار برادرزاده‌های مان. ما، این ما همان چیزی است که شماها بدان می‌گویید من، اما چون اساساً و اصولاً ما خیلی مهم هستیم به طور کلی، پس ما من نیستیم، ما ما هستیم؛ از دار دنیا تنها و ایضاً فقط یک برادر داشتیم که دو سال و چهار ماه و شش روز از خودمان بزرگ‌تر بود و این جزء نواذر چیزهایی است که تاریخش را این قدر دقیق به خاطر داریم، سایر چیزهایی